ارزيابي تفاسير و روشهاي تفسيري

ارزيابي تفاسير و روشهاي تفسيري

حبيب الرحمن قهستاني

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيرا والصلاة والسلام على محمد بن عبدالله ارسله ربه شاهداً ومبشراً ونذيرا وداعياً إلى الله باذنه وسراجاً منيرا وعلى آله واصحابه والسالكين سبيله والداعين بدعوته إلى يوم الدين.

قال الحكيم في كتابه الكريم ﴿كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ﴾(سورة ص : 29).

اما بعد: تكليف مسلمين و بخصوص علما و دانشمندان اسلامي در اين مرحله توجه جدي در آموختن و آموزاندن كلام الهي براي جميع اقشار ملت اسلامي است تا باشد كه مسلمانان در بازگشت و روجوع به قرآن دوباره به مجد و عظمت ديرينه شان دست يابند مقاله اي كه حقير در صدد نوشتن آن هستم رساله اي است تحت عنوان «ارزيابي تفاسير و روشهاي تفسيري» گرچه حقير از سواد علمي و توشه آنچناني برخوردار

نيستم كه بتوانم تفاسير دانشمندان بزرگ اسلامي را ارزيابي نمايم، ولي اولاً آنچه در اين رساله مي خوانيد چكيده اي است از كتب ديگران، وثانياً در خواست

كنفرانس وحدت اسلامي تهران و معرفي حوزه علميه احناف خواف خراسان، اين جانب را به نوشتن اين مقاله وادار نمود.

سير تحول تفسير و تفاسيري كه بر قرآن كريم نوشته شده است، از خود، تاريخ جداگانه و مفصلي دارد.

صاحب كشف الظنون تفاسير زيادي را براي قرآن نقل نموده و نام آنها را برده كه بالغ بر سيصد تفسير مي شود. به هر صورت از آن جا كه عظمت و برتري و شرف كلام خداوندي با اين علم بيشتر تجلي مي نمايد، روي اين بيان مسلمين از صدر اسلام تاكنون در زمينة مباحث مربوط به قرآن و بخصوص در تفسير آن مطالعات عميق و تحقيقات گسترده اي نموده اند، چنانكه كتابهاي بي شماري در علوم قرآني و تفسير تأليف شده است كه همگي در خور توجه وشايان دقت و مطالعه مي باشد. تفسير قرآن كريم در طي چهارده قرن اسلامي، دوره ها و روشهاي مختلفي به خود ديده است كه از مراحل ابتدايي شروع و امروز تدريجاً از خود ضوابط و قواعدي دارد و بصورت علمي در آمده كه در ميان ساير علوم اسلامي موقعيتي بلند مرتبه يافته و داراي مباني و اصول كلي و عميق مي باشد. تفسير، علمي است كه به وسيلة آن فهم كتاب منزل خداوندي بر پيامبر صلّي ا عليه وآله و بيان مفاهيم و استخراج احكام و حكمتهاي آيات آن با استمدادي كه از علم لغت، نحو، صرف، بيان، اصول فقه و قرائت و غيره مي شود، شناخته مي گردد. با توجه به شواهد تاريخي و احاديثي كه در اين مورد آمده مي توان گفت: نخستين مفسر و شارح قرآن كريم خود پيغمبر صلّي ا عليه وآله بوده و پس از آن اصحاب و تابعين و... تفسير از ابتدا تا به امروز مراحل و روشهاي مختلفي به خود ديده كه بايد مورد مطالعه قرار گيرد لذا آنچه در اين رساله مي خوانيد خلاصه اي است از اين مطالب.

تفسير قرآن به غير لغت عرب

چون در اين مجموعه آيات قرآن به فارسي ترجمه شده و تفاسير زيادي بغير لغت عرب مي باشد، لازم است

توضيحات مختصري در اين مورد داده شود. لذا قبلا به معناي ترجمه و اقسام آن اشاره مي كنيم. ترجمه در لغت به دو معنا آمده است. اول: نقل كلام از لغتي به لغت ديگر بدون بيان معناي اصلي كلمه. در اين مورد به جاي هر يك از لغات اصلي لغات مشابه در زبان ديگر قرار مي گيرد و رديف آن حفظ مي گردد.

دوم: تفسير كلام و بيان معناي آن به لغت ديگر. بنابراين ترجمه بر دو قسم است:

1 ـ ترجمه حرفي 2 ـ ترجمه تفسيري يا معنوي. ترجمه حرفي، نقل كلام است از لغتي به لغت ديگر با مراعات نظم و ترتيب كلمات و محافظت تمام معاني كلامي كه ترجمه مي شود.

ترجمه تفسيري؛ عبارت است از شرح كلام و بيان معاني آن به لغت ديگر بدون مراعات نظم و ترتيب كلام اصلي و بدون محافظت تمام معاني مراد از آن.

ترجمة حرفي قرآن

ترجمه حرفي قرآن ممكن است ترجمة به مثل باشد، يا ترجمه به غير مثل. ترجمه به مثل، عبارت است از برگرداندن نظم قرآن به لغت ديگر بطوري كه مفردات ترجمه به جاي مفردات اصل قرار گيرد و اسلوب ترجمه به جاي اسلوب اصل «طابق النعل بالنعل» قرار گيرد تا ترجمه، نظم اصل را از لحاظ معاني توأم باكيفيات بلاغت آن و نيز احكام شرعي را شامل باشد. اين ترجمه در كتاب خدا ممكن نيست، زيرا قرآن براي دو هدف اصلي نازل شده است.

هدف اول: دلالت بر صدق گفتار پيامبر اكرم صلّي ا عليه وآله كه قرآن را از طرف خدا آورده و نمي توان سوره و يا حتي آيه اي را به مثل آن آورد.

هدف دوم: هدايت مردم در آنچه صلاح دنيا و آخرت آنها در آن باشد.

اما هدف اول: كه دلالت بر صدق گفتار پيامبر مي كند به اتفاق آرا غير ممكن است.

زيرا در هر جملة قرآن اعجاز است و اين اعجاز در تمام آيات به علت خواص بلاغت و مقتضيات معنا وجود دارد و نقل آن به لغت ديگر ممكن نيست. لذا اگر قرآن ترجمه حرفي بشود، خواص بلاغيه آن ضايع مي شود و از درجة معجزه نازل گشته و در رديف كارهاي بشري قرار مي گيرد و اين هدف بزرگ كه قرآن براي آن بر پيغمبر نازل شده فوت مي گردد.

واما هدف دوم: به استنباط احكام و ارشادهاي قرآني بستگي دارد كه تفاهم در بعضي از معاني اصل بين عموم مشترك است و به هر زباني مي توان آن را بيان كرد و ترجمه اين نوع از معاني و استفاده از احكام آن ممكن مي باشد ولي بعضي احكام و ارشادات از معاني ثانوي استنباط مي شود كه در استنباطات مفسرين زياد ديده مي شود.

بنابراين در ترجمة حرفي اگر حفظ معاني اوليه ممكن باشد، حفظ معاني ثانوي آن غير ممكن است. از آنچه گذشت دانسته شد كه ترجمة حرفي قرآن به قسمي كه شامل كلية هدفهاي آن باشد، امكان ندارد زيرا غرض اول از نزول كه اعجاز است تأمين نمي شود و قسمتي هم از غرض دوم يعني معاني ثانويه فوت مي شود. ترجمه حرفي تعبير، مثل اين است كه از ترجمة نظم قرآن (حذواً بحذوٍ) بقدر طاقت مترجم وآنچه لغت وسعت داشته باشد. اين امر اگر در كلام بشر جائز باشد، در كلام خدا درست نيست زيرا مترجم نظم قرآن را به هم مي زند و در معناي آن اخلال وارد مي كند و گاهي منجر

به سوء تفاهماتي مي شود كه باعث هتك حرمت قرآن مي گردد.

ترجمه حرفي تفسير قرآن نيست

پس از آن كه هر دو قسم ترجمه حرفي قرآن روشن شد و معلوم شد كه ترجمه حرفي بمثل ممكن نيست و ترجمه حرفي بغير مثل هم ولو ممكن باشد يا جائز نيست و اگر جائز باشد ناقص مي باشد كه گاهي ممكن است به هتك حرمت بينجامد، اين سؤال باقي مي ماند كه دو قسم ترجمه مذكور، آيا تفسير قرآن به غير لغت عرب

ناميده مي شود يا نمي توان به آن تفسير اطلاق كرد؟ از آنچه در بارة معناي ترجمة حرفي بمثل قرآن گفته شد معلوم مي شود كه آن را نمي توان تفسير به غير لغت عرب دانست زيرا اين ترجمه عبارتي است از هيكل قرآن بذاته ولي صورت آن به اختلاف لغتين مختلف شده يعني لغتي كه از آن ترجمه شده و لغتي كه به آن ترجمه مي شود تغيير كرده و در حقيقت خود قرآن است به زبان ديگر. لذا كساني كه قرآن براي آنها ترجمه مي شود نياز به تفسير آن و بيان اسرار و احكام دارند، چنانچه خود عرب زباني كه قرآن به زبان او نازل شده احتياج به تفسير و كشف اسرار و احكامش دارد.

واما ترجمة حرفي به غير مثل دانستيم كه معنايش ترجمة نظم قرآن (حذواً بحذوٍ) بقدر طاقت مترجم و وسعت لغت ترجمه است. لذا آن هم نمي تواند تفسير به غير لغت باشد، زيرا عبارتي است ناقص و غير كامل از هيأت قرآن و اين ترجمه چيزي نيست مگر تبديل لفظي به لفظ ديگر بدون اين كه تمام معاني اصلي را شامل گردد و يا در آن كشف معاني وجود داشته باشد و يا مدلول آن شرح داده شود و مطالب مجمل آن بيان گردد و معاني آن توجيه شده باشد و يا بتوان از آن استنباط احكام نمود و ديگر مواردي كه تفسير متعارف بر آن مشتمل است در آن باشد.

ترجمة تفسيري قرآن

دانستيم كه ترجمة تفسيري يا معنوي عبارت است از شرح كلامي و بيان معاني قرآن به لغت ديگر بدون محافظت بر نظم اصل و ترتيب آن و بدون محافظت بر تمام معاني مقصوده از آن؛ به اين صورت كه معناي اصل را بفهميم و بعد آن معنا را در نظم تركيب لغت ترجمه بياوريم.

ضمناً تا حدودي فرق بين ترجمة حرفي و ترجمة تفسيري را فهميديم كه براي روشنتر شدن اين فرق مثالي مي آوريم: مثلاً اگر كسي بخواهد آيه: ﴿وَلاَ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ را ترجمة حرفي كند، كلامي مي آورد كه بر نهي از ربط دست به گردن و كشيدن آن، در نهايت كشيدن دلالت دارد و اين تعبير چه بسا در لغت ترجمة معنا و مقصود قرآن را نرساند. بكله مترجم خواهد گفت هيچ عاقلي چنين كاري را كه قرآن نهي كرده است، نمي كند و حتي ممكن است به اين جمله بخندد و آن را مسخره نمايد و مقصود خدا را از اين تشبيه بليغ نفهمد اما اگر آن را ترجمة تفسيري كنيم، معناي آن نهي از افراط و تفريط است كه به دو صورت شنيع نشان داده مي شود و انسان از آن متنفر است. به اين ترتيب غرض خداوند از اين آيه به

سهولت فهميده مي شود و واضح مي گردد كه چرا ترجمة تفسيري غير از ترجمة حرفي است.

ولي ترجمة قرآن به ترجمة تفسيري از تفسير قرآن به غير لغت عرب جدا نيست؛ منتها اولي مختصر و دومي مفصلتر است و وقتي مسلمين اتفاق نظر دارند و اجماعشان نيز بر اين منعقد شده كه تفسير قرآن براي كساني كه اهل تفسير باشند جايز است. منتها اين تفسير به اندازة طاقت بشر وبدون احاطه به جميع مقاصد خدا

مي باشد و شكي نيست كه ترجمة تفسيري هم در اين مقوله مي باشد؛ زيرا ترجمة تفسيري مجازي عبارت از تفسيري است به عبارت اصل قرآن و چون تفسير مشتمل بر بيان معاني اصل و شرح آن مي باشد، جايز است كه الفاظ و مشكلات آن حل شود و مراد آن بيان گردد و معاني آن تفصيل داده شود و مسائلي كه نياز به توجيه دارد توجيه شود و دلائلي كه لازم است تقرير گردد و به طور كلي آنچه مربوط به فهم قرآن و تدبر در آن است ذكر شود. ترجمة تفسيري نيز مشتمل بر همه اينهاست، زيرا اين كار ترجمة تفسير قرآن است نه ترجمة قرآن، خلاصه چون تمام آنچه در قرآن است جز كسي كه آن را به زبان عربي مبين نازل كرده است نمي داند، لذا تفسير يا ترجمة تفسيري فقط قسمت يا قسمتهايي از آنچه كه در قرآن است بيان مي كند و در هيچ يك از آن دو تبديل لفظ و رعايت نظم قرآن به زبان ديگر نشده بلكه نظم قرآن باقي مي ماند براي دلالت به تمام آنچه كه در قرآن است.

فرق بين تفسير و ترجمة تفسيري

1 ـ اختلاف لغتين: لغت تفسير، لغت اصل است؛ بر خلاف ترجمة تفسيري كه به لغت ديگر مي باشد.

2 ـ براي خوانندة تفسير و كسي كه آن را مي فهمد اين امكان وجود دارد كه نظم قرآن و دلالت آن را ملاحظه كند و اگر خطايي در آن ديد اصلاحش نمايد و اگر خودش هم نفهمد، ممكن است ديگري او را آگاه سازد، ولي براي خواننده ترجمة تفسيري چنين خطايي روشن نمي شود، زيرا به نظم و دلالت قرآن واقف نيست و به سهولت قبول مي كند كه آن ترجمة صحيح است و مراجعه به اصل و مطابقت آن با ترجمه نيز تا وقتي كه لغت قرآن را نمي شناسد براي او ميسر نيست.

شرايط ترجمة تفسيري

تفسير قرآن از علومي است كه بر امت مسلمان، دانستن آن واجب است وترجمة تفسير؛ يعني قرآن به غير لغت عرب نيز واجب بلكه مؤكد مي باشد، زيرا مصالح مهمة اسلام، مانند تبليغ معاني قرآن و رساندن هدايت قرآن به مسلمين و غير مسلمين، كه عربي نمي دانند و حمايت از عقيدة اسلامي از كيد ملحدين و دفاع از قرآن در مقابل گمراهاني كه تعبيرات و تفسيرات فاسد از قرآن مي كنند و مسلمانان را به ضلالت و گمراهي مي كشانند، ايجاب مي كند كه چنين تفاسيري نوشته شود و مقاصد فوق را تأمين نمايد، لذا شرايطي را كه مفسر يا مترجم بايد داشته باشد اين است:

1 ـ ترجمه بايد داراي تمام شرايط تفسير باشد؛ يعني بايد مترجم از احاديث نبوي مدد گرفته و علوم لغت عربيه و اصول مقرره در شريعت اسلامي را بداند و بايد در استحضار معناي اصل بر تفسير عربي اعتماد داشته و اگر در استحضار معناي قرآن به رأي خود تكيه كرد و يا به تفاسيري كه اصول تفسير در آن رعايت شده اعتماد كند، ترجمه اش درست نيست و نبايد آن را قبول كرد.

2 ـ مترجم بايد از ميل وعقايد منحرف كه قرآن با آن مخالف است، بدور باشد و اين شرط در مفسر نيزهست واگر هر يك از اين دو به عقيدة فاسد تمايل داشته باشند، به تكفير آنها منجر خواهد شد لذا هيچ كس نبايد طبق هواي نفس خود قرآن را تفسير نمايد.

3 ـ مترجم بايد به هر دو لغت اصل و ترجمه عالم باشد و اسرار آنها را بداند و به كيفيت وضع لغات و اسلوب و دلالت لغات در هر يك از دو زبان آگاه باشد.

4 ـ اول قرآن را بنويسد بعد تفسير آن را بياورد و سپس از روي آن به ترجمه

تفسيري بپردازد تا چنين توهم نشود كه اين ترجمة حرفي قرآن است. اين شروطي بود كه مراعات كردن آن براي كسي كه قصد تفسير قرآن به غير لغت را دارد لازم و ضروري است.

مراحل تفسير

به طور كلي تفسير قرآن را مي توان به سه مرحله تقسيم نمود:

1 ـ تفسير در عهد پيامبر اكرم صلّي ا عليه وآله ويياران بزرگوارش.

2 ـ تفسير در عصر تابعين.

3 ـ تفسير در عصر تدوين.

1 ـ تفسير در عصر پيامبر صلّي ا عليه وآله و اصحاب رضي ا عنهم

اما تفسير در عهد پيامبر صلّي ا عليه وآله و اصحاب: قرآن بر نبي امّي و قوم امّي نازل شد اين قوم جز زبان و قلب چيز ديگري نداشتند و تفكري در آنها وجود نداشت و مقاصد و مذاهب خود را ضرب المثل و وصف و نظاير آن بيان مي كردند؛ لذا كلام آنها مشتمل بر حقيقت و مجاز، صريح و كنايه، ايجاز و اطناب بود و بنابراين سنت الهي در ارسال رسل، قرآن به لغت عربي نازل شد؛ چنانچه خداوند مي فرمايد: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللّهُ مَن يَشَاء وَيَهْدِي مَن يَشَاء وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ الفاظ قرآن اندكي نيز غير عربي بود كه در عرب مستعمل گرديد و قرآن نيز با همان اسلوب حقيقت و مجاز صريح و كنايه، ايجاز و اطناب به كار گرفته شد؛ سواي آن كه به واسطه معاني مترقي و عميق خود بر ساير كلامها بر تري يافت و از اين جهت از فنون آنها متمايز گشت.

فصل اول ـ پيامبر و اصحاب چگونه قرآن را مي فهميدند؟

فهميدن پيامبر قرآن را به طور اجمال و يا تفصيل يك امر طبيعي است ولي فهم و درك اصحاب، به طور اجمال بود و براي فهم تفصيلي و شناخت باطن و دقايقش بايد به پيامبر صلّي ا عليه وآله مراجعه مي كردند.

تفاوت اصحاب در فهم قرآن: «اگر به عهد صحابه رضي ا عنهم مراجعه كنيم، مي بينيم كه همة آنها از نظر فهم معاني قرآن در يك در جه نبودند و اين بستگي به تفاوت قوة عقليه و احاطة آنها به قرآن دارد. به طور كلي هيچ يك به تمامي لغات احاطه نداشتند و اين هم مهم نيست زيرا غير از معصوم كسي ديگر بر كليه لغات آگاهي ندارد و كسي هم نمي تواند ادعا كند كه همة افراد امت كل لغات را مي دانستند و گواه بر اين مطلب گفته ابو عبيده در فضايل انس است كه مي گويد عمر بن خطاب رضي ا عنه بر روي منبر آيه وفاكهة واب را قرائت كرد و گفت معناي فاكهة را مي دانم ولي معناي «اَبّا» چيست؟ سپس با خود فكر كرد و گفت (انّ َ هذا لهو التكلف يا عمر) و نيز ابو عبيده از طريق مجاهد از ابن عباس مي گويد كه ابن عباس گفت نمي دانستم فاطر السموات به چه معناست تا اين كه دو اعرابي نزدم آمدند و دربارة (بئر) مجادله داشتند يكي گفت: «انا فطرتها» و ديگري گفت: «انا ابتداتها» آن موقع معناي فاطر را فهميدم. وقتي عمر و عبدا بن عباس معناي ابّ و فاطر را ندانند و از ديگران بپرسند، يقيناً باقي صحابه رضي ا عنهم بر معناي اجمالي آيات اكتفا مي كردند و اكثراً معاني اجمالي را مي دانستند.

و در همين باره ابن قتيبه مي نويسد: عرب در شناخت قرآن و آنچه در قرآن از

غريب و مشابه است مساوي نبودند بلكه بعضي از ديگران برتر بودند.

مأخذهاي تفسير در عصر اصحاب

اصحاب كرام رضي ا عنهم در تفسير قرآن به چهار مأخذ متوسل مي شدند كه عبارتند از :

1 ـ قرآن كريم

2 ـ پيغمبر اكرم صلّي ا عليه وآله

3 ـ اجتهاد و قوه استنباط.

4 ـ اهل كتاب از يهود و نصارا

مأخذ اوّل ـ قرآن كريم:

اگر در قرآن نظر بيندازيم، متوجه مي شويم كه قرآن مشتمل بر ايجاز و اطناب، اجمال و تفصيل، مطلق و مقيد، عام و خاص، موجز و بسيط مي باشد؛ لذا اگر كسي مي خواهد قرآن را تفسير نمايد، بايد اول تمام آيه هايي را كه در يك موضوع مي باشد، جمع نمايد و آنها را با يكديگر مقايسه كند تابد ينصورت بعضي را به وسيلة بعضي ديگر تفسير نمايد كه اين تفسير قرآن به قرآن است و خلاصه آن به اين قرار است.

الف ـ شرح موجز به بسيط مثل قصه آدم و ابليس.

ب ـ حمل مجمل بر مبين مثل تفسير سوره مؤمن آية 28.

ج حمل مطلق بر مقيد مثل اختلاف حكمين در وقت اتحاد سبب (آيه وضو و تيمم).

د ـ حمل عام بر خاص.

هـ جمع آيه هايي را كه به ظاهر با يكديگر مختلفند مثل قصة خلقت آدم عليه السلام كه

در چندين جا بصورت مختلف آمده، در بعضي آيات «من تراب» در جايي «من طين» و «من حمأ مسنون» و «من صلصال» كه پس از بررسي همة آنها به مراحلي كه بر آدم از خلقت تا نفخ روح گذشته پي مي بر يم.

و ـ حمل بعضي قراءات بر بعضي ديگر كه توضيحش گنجايش اين مقاله را ندارد.

مأخذ دوّم ـ پيغمبر اكرم صلّي ا عليه وآله

مرجع اصحاب براي تفسير، پيغمبر اكرم صلّي ا عليه وآله مي باشد. وقتي كه بر هر يك از اصحاب آيه اي از قرآن مشكل مي آمد، براي تفسيرش به پيامبر مراجعه مي نمودند و پيامبر آن را بيان مي كردند زيرا طبق آيه قرآن ... وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ وظيفه رسول ا بيان بود كه به ذكر چند مثال اكتفا مي شود: روايت احمد و ترمذي و ديگران از عدي بن حبان كه گفت پيامبر فرمودند: «ان المغضوب عليهم هم اليهود وان الضالين هم النصاري » و يا روايت ابن مسعود كه: «قال قال رسول ا الصلوة الوسطى صلاة العصر» و روايت علي عليه السلام : «قال سألت رسول صلّي ا عليه وآله عن يوم الحج الاكبر فقال يوم النحر».

مقداري كه پيامبر از قرآن براي اصحاب بيان كرده اند:

علما اختلاف دارند كه آيا پيامبر كل قرآن را براي اصحاب بيان نموده و يا بعضي از آن را، عده اي مي گويند كه پيامبر صلّي ا عليه وآله كل معاني قرآن را بيان نمود كه ابن تيميه سردستة اين گروه است و بعضي ديگر مي گويند كه پيامبر جز اندكي براي اصحاب بيان نكردند كه خويي و سيوطي سردستة اين گروه مي باشند و هر كدام دلايلي دارند كه از ذكر آن بخاطر اطالة كلام اجتناب مي كنيم.

مأخذ سوّم ـ اجتهاد و قوه استنباط

اصحاب رضي ا عنهم وقتي تفسير را در قرآن نمي ديدند و اخذ از رسول ا هم

براي آنها ميسر نبود به اجتهاد و قوه استنباط و رأي خود متّوسل مي شدند. ادوات اجتهاد در تفسير، براي اصحاب عبارت بود از:

1 ـ شناخت اوضاع و اسرار لغت.

2 ـ شناخت عادات عرب.

3 ـ شناخت احوال يهود و نصارا در جزيرة العرب در وقت نزول قرآن.

4 ـ قوة فهم و وسعت ادراك.

اصحاب در معرفت اين ادوات و استفاده از آن در يك رديف نبودند و بايكديگر تفاوت داشتند. به طور مثال از ابن عباس رضي ا عنه روايت شده كه عمر مرادر بزرگان بدر داخل مي كرد؛ بعضي از اين كار ناراحت بودند و مي گفتند كه ما نيز فرزنداني هما نند وي داريم عمر در پاسخ اشكال آنها گفت: هر آيينه او از داناترين شماست و براي اثبات ادعايش همه را جمع كرد كه من نيز در جمع آنها بودم و فرمود شما در باره آية إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ چه مي گوييد؟ بعضي گفتند كه خدا ما را به حمد و استغفار در وقت پيروزي فراخوانند؛ بعضي ديگر سكوت كردند. سپس از من سؤال نمودند و من گفتم كه اين علامت براي اجل پيامبر مي باشد آن موقع عمر فرمود كه: «لا اعلم منها الا ما تقول » و اين داستان خود ثابت مي كند كه اصحاب در قوه فهم و درك در يك رديف نبودند.

مأخذ چهارم ـ اهل كتاب از يهود و نصاري

مأخذ چهارم در عهد صحابه، اهل كتاب از يهود و نصارا بودند به اين صورت كه قرآن با تورات و انجيل در بعضي موارد بخصوص قصص انبياء وجه اشتراك دارد با اين فرق كه در قرآن جزييات مسائل و قصص به طور كامل بيان نشده و با توجه به اين كه عقول انسانها به طرف شناخت كامل و همه جانبة مسائل و قصص تمايل دارد، بعضي از

اصحاب براي فهم كامل قصصي كه قرآن به همه جوانب آن اشاره نكرده به علماي يهود و نصاري كه در دين اسلام داخل شده (عبدا بن سلام و كعب الاحبار) مراجعه مي نمودند و از آنها سؤال مي كردند و اين مأخذ از اهميت مآخذ ثلاثه قبل بر خوردار نيست، زيرا در تورات و انجيل تحريف و تبديل زيادي وارد شده و نمي توان بدان اعتماد نمود.

فصل دوّم ـ مشهور ترين مفسرين اصحاب

سيوطي در «الاتقان» اصحابي را كه به تفسير شهرت دارند نام برده كه عباتند از:

خلفاي راشدين، ابن مسعود، ابن عباس، ابي بن كعب، زيد بن ثابت، ابو موسي اشعري، عبداﷲ بن زبير. وتعدادي ديگر از اصحاب نيز از تفسير بحث نموده اند كه اسامي آنها از اين قرار است.

انس بن مالك، ابي هريره، عبداﷲ بن عمر، جابر بن عبداﷲ، عبداﷲ بن عمرو بن عاص - وعايشه – اما به دليل اين كه آنچه از ايشان در بارة تفسير نقل شده خيلي كم است، در زمره مفسرين مشهور گروه اول به شمار نيامدند. حتي ده نفر اول كه جزو مشهورترين بودند نيز با يكديگر تفاوت دارند.

ابو بكر و عمر و عثمان مقدار كمي از تفسير از ايشان وارد شده زيرا اولاً از ديگران زودتر وفات كرده اند و ثانياً به مسائل مهم خلافت و فتوحات اسلامي مشغول بوده اند. از بين خلفاي راشدين حضرت علي بن ابي طالب عليه السلام روايت بيشتري در تفسير دارند چون اولاً ايشان از زمان وفات رسول اﷲ صلّي اﷲ عليه وآله تا انتهاي خلافت عثمان به امر خلافت مشغول نبودند و ثانيا وفات و شهادت ايشان تا زماني كه احتياج مردم به كسي كه براي آنها قرآن را تفسير نمايد به تأخير افتاد. واما روشهاي تفسيري اصحاب،

در جه علمي، اسباب نبوغ، نبوغ عملي به مرتبة اجتهاد، طرق روايت، اعتراض مخالفين و جواب اصحاب و آثار به جامانده در تفسير از ايشان خود مقاله اي جداگانه مي خواهد.

فصل سوّم ـ ارزش تفسير مأثور از اصحاب

تفسير مأثور از صحابه چون در زمان وحي بوده اند، آنچه مستقيماً از پيامبر اكرم صلّي اﷲ عليه وآله

نقل كرده اند، مورد اعتماد است و در حكم مرفوع مي باشد و مثل اين است كه از پيامبر روايت شده و آنچه اجتهاد از هر طريق ديگر بوده جائز الخطاست و در حكم موقوف است. به طور خلاصه اين نتيجه را مي توان گرفت:

1 ـ تفسير صحابي وقتي كه به اسباب نزول وحي برگردد ورأي در آن دخالت نكند در حكم مرفوع است ولي اگر رأي در آن مجالي داشته باشد در حكم موقوف است.

2 ـ آنچه در حكم مرفوع مي باشد ردّش اتفاقاً جائز نيست.

3 ـ تفسيري كه در حكم موقوف باشد، علما در اين باره نظريات مختلفي دارند.

بعضي مي گويند موقوف بر صحابي از تفسير، اخذش واجب نيست وآن تا موقعي است كه حديث رفع نشده و معلوم مي شود كه اجتهاد كرده و در اجتهاد نيز خطا وجود دارد.

عدة ديگري معتقدند كه اخذ موقوف بر صحابه واجب است زيرا ظنّ سماع از رسول ا صلّي ا عليه وآله در آن مي رود و اگر بالفرض به رأي خود تفسير كنند، رأي آنها صواب است زيرا اصحاب داناترين مردم به كتاب خدايند، اهل لغتند و از صحبت و تخلق به اخلاق رسول اكرم صلّي ا عليه وآله برخوردارند.

فصل چهارم ـ مميزات تفسير در اين مرحله

امتيازات تفسير در اين مرحله به قرار ذيل مي باشد:

اول: قرآن به طور كامل تفسير نشده بلكه قسمتي از قرآن كه فهم آن مشكل بوده تفسير گرديده.

دوم: اختلاف مفسرين اكثراً در فهم معاني بوده است.

سوم: غالباً به معاني اجمالي اكتفا مي شده و در عين حال خود را ملزم به فهم معاني تفصيلي نمي كردند.

چهارم: اقتصار بر توضيح معناي لغوي به نحوي كه با الفاظ مختصر بتوان آن را فهميد.

پنجم: احكام فقهي بندرت از آيات قرآني استنباط شد و مذاهب مختلف در آن نقشي نداشت چون در عقيده با يكديگر اتحاد داشتند و اختلاف مذهب بعد از اصحاب شروع شد.

ششم: چيزي به عنوان تفسير نوشته نشد زيرا نوشتن تفسير را قرآن ثاني مي دانستند.

هفتم: تفسير در اين مرحله شكل حديث به خود گرفت بلكه جزء يا فرعي از حديث بود و شكل منظمي به خود نگرفت و تفسيرات به طور منثور براي آيات متفرقه بود، مثل حديث صلوة، حديث جهاد، حديث ارث وغيره.

2 ـ تفسير در عصر تابعين

فصل اول:

ابتداي اين مرحله از عصر تابعين يعني شاگردان صحابه شروع مي شود.

مصادر تفسير در عصر تابعين

مآخذ تفسير در اين دوره عبارت است از:

1 ـ قرآن مجيد.

2 ـ روايات صحابة كرام از رسول اكرم صلّي ا عليه وآله .

3 ـ روايات صحابه در تفسير خود صحابه.

4 ـ روايات اهل كتاب كه در كتب آنها آمده است.

5 ـ اجتهاد در ونظر در قرآن كه از طرف تابعين بيان شده.

مدارس تفسير در عصر تابعين

مدارس مشهور تفسير كه تعداد بسياري از تابعين از مفسرين مشهور صحابه تلمذ نمودند عبارتند از:

الف ـ مدرسه تفسيردر مكه مكرمه كه عبدا بن عباس آن را پايه گذاري كرد و تابعين در كنار درسش مي نشستند وابن عباس قرآن را براي آنها تفسير مي نمود و مشكلات آن راحل مي كرد و مشهورترين شاگردان عبدا بن عباس در مكه به اين شرح مي باشند. سعيد بن جبير، مجاهد بن جبر، عكرمه مولى ابن عباس، طاووس بن كيسان و عطاء بن ابي رباح.

ب ـ مدرسة تفسير در مدينة منوره كه ابي بن كعب آن را تأسيس كرد. اهم رجال آن عبارت بودند از: زيد بن اسلم، ابو العاليه، محمد بن كعب القرظي. اينهاكساني هستند كه مستقيماً از ابي بن كعب اخذ نمودند.

ج ـ مدرسة تفسير در عراق، كه عبدا بن مسعود آن را بر پانمود و در عراق اصحاب ديگري نيز بودند كه اهل عراق تفسير را از آنها اخذ مي كردند اما به دليل اين كه عبدا بن مسعود استاد اول اين مدرسه بود و در تفسير از ديگران مشهورتر و

روايت زيادي از وي نقل شده، بدين جهت اين مدرسه به اسم وي به ثبت رسيده است.

مهمترين رجال مدرسه عبارت بودند از: علقمة بن قيس، مسروق، اسود بن يزيد، مره همداني، عامر شعبي، حسن بصري، قتادة بن دعامة السدوسي.

فصل دوّم ـ ارزش تفسير مأثور از تابعين

علما در مراجعه به تفسير تابعين و اخذ اقوال آنها اختلاف نظر دارند، زيرا تابعين مستقيماً از رسول ا صلّي ا عليه وآله مطالب را اخذ نكرده اند و در زمان وحي هم نبوده اند.

از امام احمد حنبل دو روايت در اين باره نقل شده يكي به قبول و ديگري به عدم قبول تفسير تابعين. ابن عقيل و شعبه معتقدند كه تفسير تابعي مورد قبول نيست و دليلشان اين است كه تابعين از رسول ا استماع نكرده اند و قرائن و احوالاتي كه قرآن بر آن نازل شد، مشاهده نكرده اند. از امام ابو حنيفه نقل شده كه فرمودند: «ما جاء عن رسول ا صلّي ا عليه وآله فعلي الرأس والعين وما جاء عن الصحابة تخيرنا وما جاء عن التابعين فهم رجال و نحن رجال» و اما اكثر مفسرين معتقدند كه قول تابعي در تفسير مقبول است؛ زيرا تابعين غالب تفسيرات خود را از اصحاب فرا گرفته اند و بدين جهت اكثر مفسرين اقوال تابعين را در كتب خود نقل كرده اند.

به هر صورت بعضي از تابعين دقت زيادي كرده اند كه مطالب را بدرستي از اصحاب گرفته باشند مثلاً مجاهد مي گويد: من مصحف خود را از فاتحه تا خاتمة آن سه بار بر ابن عباس عرضه كردم و همه را از او پرسيدم. همچنين قتاده مي گويد: در قرآن آيه اي نبود كه درباره آن خبري نشنيده باشم. به همين مناسبت عده اي از علما به گفته هاي تابعين اعتماد كردند. ولي به هر حال در گرفتن تفسير از تابعين بايد دقت بيشتري نمود.

فصل سوّم ـ مميزات تفسير در اين مرحله

امتيازات تفسير اين مرحله چهار مورد ذيل مي باشد:

1 ـ دخول اسرائيليات و نصرانيات در تفسير: و اين به دليل آن بود كه عدة زيادي از يهود و نصارا در اين زمان به دين اسلام گرويدند و مردم نيز علاقمند بودند اخباري از نوع آغاز خلقت، اسرار وجود، ابتداي كائنات و بسياري از قصه ها را بشنوند و تابعين هم از دقت در صحت و نقد و بررسي آن مسامحه

مي كردند.

بيشترين كساني كه از اهل كتاب از آنها روايت شده، عبدا بن سلام، كعب الاحبار، وهب بن منيه و عبدالملك بن عبدالعزيز ابن جريج مي باشد.

2 ـ تفاسير طوري نبود كه از همه صحابه شنيده شود و صحيحتر آن نقل گردد بلكه هر كس در هر شهري كه بود مطالب را از صحابه مربوط به آن شهر نقل مي نمود؛ باين ترتيب كه اهل مكه از ابن عباس و اهل مدينه از ابي بن كعب واهل عراق از ابن مسعود و غيره.

3 ـ اختلاف مذهبي در اين عصر ظاهر شد و تفاسير به مذاق مذاهب در آمد. مثلاً قتاده در قضا و قدر بحث نمود و متهم به قدري شد و اين خود بر تفسيرش تأثير مي گذارد و حسن بصري قرآن را بر اثبات قدر تفسير كرد و منكر قدر را تكفير نمود.

4 ـ اختلاف در تفاسير بين تابعين بيشتر بود از آنچه كه در عهد اصحاب رضي ا عنهم بود.

3 ـ تفسير در عصر تدوين تفسير

اين مرحله از اواخر عهد بني اميه و اوائل عهد عباسيين شروع مي شود و به زمان

ما منتهي مي گردد.

خطوات تفسير

خطوة اول: تفسير قبل از اين يعني قبل از مرحله تدوين تفسير، نقل به طريق روايت بود به اين شكل كه

صحابه از رسول ا روايت مي كردند و تابعين از صحابه نقل مي نمودند. چنانكه در بين خود روايت مي نمودند و اين خطوة اول است. توضيح: خطوات تفسير، تقسيم بندي علمي است و مراحل تفسير، تقسيم بندي زماني.

خطوة دوم: اين خطوه ابتداي تدوين براي حديث رسول ا است كه داراي ابواب متنوع مي باشد و تفسير يكي از اين ابواب است. در اين موقع تفسير قرآن سوره سوره و آيه آيه نبود، بلكه علما به شهرها مي رفتند و احاديث را جمع آوري مي كردند و در كنار آن تفاسير منسوب به رسول ا يا صحابه ويا تابعين را جمع آوري مي نمودند. اين علما عبارت بودند از يزيد بن هارون، شعبة بن حجاج، وكيع بن جراح، سفيان بن عيينه، روح بن عباده البصري، عبد الرزاق بن همام، آدم بن ابي اياس، عبد بن حميد و ديگران كه اينها همه ائمة حديث بودند. تفاسير آنان نيز تفسير حديثي است و تفسير مستقل و جداگانه نيست و كلية آنچه كه اين گروه از اسلاف خود نقل كرده اند، به دست ما نرسيده لذا نمي توانيم در باره آن حكم كنيم.

خطوة سوّم: در اين خطوه تفسير از حديث جدا مي شود و علم جداگانه اي قرار مي گيرد وبراي كلية آيات قرآن تفسير وضع مي شود و مصحف مرتب و منظم نوشته مي شود. اين كار به دست علمايي تكميل مي شود كه از جملة ايشان ابن ماجه (متوفي 273 هـ) وابن جرير طبري (متوفي 310 هـ) وابو بكر بن منذر نيشابوري (متوفي 318 هـ) وابن ابي حاتم (متوفي327هـ) وابو الشيخ بن حبان (متوفي 369 هـ) و حاكم (متوفي

405 هـ) و ابو بن مردويه (متوفي 410 هـ) را مي توان نام برد.

خطوة چهارم: در خطوه چهارم به تفسير مأثور اكتفا نشده و عدة زيادي تفسير نوشتند بدون اين كه راويان را نقل كنند، فقط اقوال مأثور از اسلاف را نقل كردند بدون اين كه قائل آن را بگويند؛ لذا صحيح و عليل در تفسير وارد شد ولي خواننده تصور مي كرد همه صحيح است وبسياري از متأخرين نيز آن را در تفاسير خود نقل كردند. اسرائيليات به منزلة حقايق ثابت شناخته آمد و نقل گرديد و از همين جا خطر وضع اسرائيليات در تفسير پيدا شد؛ مثلاً بعضي در تفسير هاي خود براي غير المغضوب عليهم ولا الضالين ده قول از يهود و نصاري آوردند و گفتند اينها از رسول ا صلّي ا عليه وآله و اصحاب و تابعين آمده تا جايي كه ابن ابي حاتم گفت: «لا اعلم في ذلك اختلافاً بين المفسرين».

خطوة پنجم: در اين خطوه خطا به همراه صواب خيلي زياد شد و اين خطا از عصر عباسي تا به امروز امتداد پيدا كرد؛ چه علاوه بر آنچه كه در خطوه چهارم ذكر شد، فهم عقلي با تفسير عقلي اختلاط پيدا كرد و اين كار تبدريج ادامه يافت و عده اي بدون توجه به لغت و دلالت كلمات قرآني به معناي خاص، به فهم شخصي خود متوسل شدند و به اين ترتيب حجم تفاسير زياد شد و آراي مختلف و علوم متفاوت در تفسير داخل گرديد. لذا تدوين علومي از قبيل لغت، صرف، نحو، و غيره ضروري گرديد. مذاهب فقهي منشعب شد و مسائل كلام و تعصب مذهبي به آن اضافه گشت و كتب فلاسفه ترجمه شد.

و بالاخره تفسير از اصل بدور افتاد و جانب عقلي بر جانب نقلي ار جحيت يافت و كتب مؤلفه در تفسير جهت خاصي به خود گرفت، هر كسي در هر فني كه مهارت داشت تفسير خود را در همان فن مي نوشت. مثلاً نحوي در تفسير خود به مسائل اعراب و غيره توجه خاصي داشت، مانند زجاج و واحدي در «بسيط»، و ابي حيان در

«بحر المحيط» تفسير نوشتند و فقيه در تفسير خود به ادله فروع عقلي و رد مخالفين مذهب خود مي پردازد، مانند جصاص و قرطبي، و مورخ در تفسير خود قصص و اخبار سلف را نقل مي كند و به بسط و تفصيل در اين مورد مي پردازد.

«تفسير موضوعي»

بسياري از علما دايرة تفسير را تنگ كرده و فقط نواحي متعدد از يك ناحيه را بحث كرده، مثلاً ابن قيم كتابي جدا گانه در باره كلام از اقسام قرآن نوشته و اسمش را «التبيان في اقسام القرآن» گذاشته، و ابو عبيده كتابي را در باره اعجاز قرآن به رشته تحرير در آورده و علي هذا القياس.

فصل اوّل ـ تفسير به مأثور

تفسير به مأثور تفسيري است كه توضيح مراد خدا را به وسيلة آنچه كه در قرآن از بيان، تفصيل بعض آيات و آنچه كه از پيامبر و اصحاب و تابعين نقل شده، مي دهد.

درجات تفسير مأثور

تفسير مأثور در عهد روايت و در زمان تدوين به درجاتي تقسيم مي شود. درجات تفسير در عهد روايت به اين شرح مي باشد:

الف ـ تفسير در عصر پيامبر: آنچه كه بر اصحاب مشكل بود، پيامبر آن را تفسير مي كردند و اصحاب از يكديگر آن را اخذ مي كردند و سپس تابعين از اصحاب فرا مي گرفتند.

ب ـ تفسير در عهد صحابه: كه آنچه از رسول ا در نزد آنها بود و گاهي نيز به رأي و اجتهاد خود تفسير مي كردند.

ج ـ تفسير در زمان تابعين: مفسرين تابعي آنچه را كه از پيامبر صلّي ا عليه وآله و اصحابه رضي ا عنهم مي دانستند در تفسير مي آوردند و از رأي و اجتهاد خود نيز كار مي گرفتند.

د ـ مفسرين بعد از تابعين، كه هر چه از تابعين بود نقل مي كردند.

و اما درجات تفسير در عهد تدوين: پس از درجات تفسير در عهد روايت دور تدوين شروع مي شود:

الف ـ رجال حديث و روايت اولين كساني هستند كه تفسير را تدوين نمودند؛ تفسير تا اين زمان شكل منظمي به خود نگرفته بود بلكه بصورت بابي از ابواب حديث نوشته مي شد و آنچه كه از پيامبر و اصحاب و تابعين روايت شده در آن باب جمع مي گرديد.

ب ـ پس از اين مرحله، مرحله تفسير از حديث جدا شد و به طور جداگانه تأليف شد و صحيفه اي كه علي بن ابي طلحه از ابن عباس روايت كرده اولين كتابي است كه تدوين شد.

ج ـ تدوين جزء و اجزاء خاصي در تفسير مثل جزيي كه به ابي ورق واجزاء ثلاثه اي كه به محمد بن ثور عن ابن جريج منسوب است.

د ـ تدوين تفسير بدون ذكر اسانيد و نقل و اقوال زياد بدون فرق بين صحيح و عليل.

هـ تدوين تفسير به وسيلة رأي و اجتهاد.

ضعف در روايات تفسير به مأثور

از آنچه قبلاً گفته شد دانستيم كه تفسير مأثور عبارت است از تفسير قرآن به قرآن، تفسير قرآن به سنت و تفسير قرآن به موقوف بر صحابه يا آنچه كه از تابعين

روايت شده و نيز دانستيم كه تفسير قرآن به قرآن و قرآن به سنت صحيح، و هيچ خلافي در قبوليت آن نيست و اما تفسير قرآن به آنچه كه از صحابه و تابعين روايت شده، از ضعف و خلل مبرانيست.

اسباب ضعف

عوامل ضعف در تفسير عبارت بود از:

1 ـ كثرت وضع در تفسير.

2 ـ دخول اسرائيليات.

3 ـ حذف اسانيد.

كه به شرح مختصري درباره هر كدام از آنها مي پردازيم.

وضع در تفسير

ابتداي ظهور وضع در تفسير از سال 41 هجري هنگامي كه مسلمين از لحاظ سياسي دچار اختلاف شده و به فرق گوناگون تقسيم شدند، شروع شد.

اسباب وضع:

الف ـ تعصب مذهبي: هر گروه از طوايف براي اثبات مذهبش به قرآن استدلال مي كرد.

ب ـ رنگ سياسي نيز در وضع تفسير تأثير گذاشت؛ به طوري كه ملاحظه مي شود آنچه كه به حضرت علي عليه السلام وابن عباس نسبت داده شده از حد معمول فزوني دارد و اين به دليل اين است كه چون اين دو بزرگوار از خاندان نبوتند، آنچه كه منسوب به اينها باشد از قبوليت و اعتماد بيشتري بر خوردار است.

ج ـ دشمنان اسلام كه تظاهر به اسلام نيز داشتند به دليل اين كه نتوانستند از طريق برهان و حجت و جنگ با اسلام مبارزه نمايند، به حربة وضع در

تفاسير متوسل شدند.

دخول اسرائيليات

مقصود از اسرائيليات احاديثي است كه هم از طريق يهود و هم از طريق نصارا وارد شده ولي چون احاديث وارده از يهود خيلي زيادتر است، عنوان اسرائيليات براي هر دو گروه از باب تغليب است. دخول اسرائيليات در تفسير به زمان صحابه رضي ا عنهم بر مي گردد و بخاطر اتفاق قرآن با تورات و انجيل در بعضي از مسائل چنانچه قبلاً نيز گذشت، رجوع به اهل كتاب مأخذي از تفسير بود. اما اصحاب در باره هر چيزي از اهل كتاب سؤال نمي كردند و يا هر مسأله اي را قبول نمي كردند و آنچه كه به عقيده و احكام تعلق داشت به هيچ عنوان سؤال نمي نمودند. بلكه از آنچه تعلق به قصه داشت و يا بيان براي مجملات قرآن بود سؤال مي كردند و در عين حال در آن توقف مي نمودند و به صدق و كذب آن حكم نمي كردند، چون پيامبر فرموده بود: «لا تصدقوا اهل الكتاب ولا تكذبوهم وقولوا امنا با وما انزل الينا».

اخبار اسرائيليات بر سه نوعند

قسم اول: كه صحت آن قطعي است وآن اين كه از پيامبر به طور صحيح نقل شده مثل اسم صاحب موسي كه خضر بود و از زبان پيامبر هم صريحاً آمده است.

قسم دوم: كه كذب آن به علت تناقضش با شرع، شناخته مي شود و يا آن كه با عقل تطبيق نمي كند و اين قسم قابل قبول نمي باشد.

قسم سوم: كه نه از نوع اول به اثبات رسيده و نه از نوع دوم رد شده باشد به اين نوع احاديث نمي توان ايمان داشت ويا آن را كاملاً رد كرد.

حذف اسانيد

حذف اسانيد سبب سوم است اصحاب رضي ا عنهم حديثي را كه از نظر آنها

يقيني نبود روايت نمي كردند و از صحابه هم دانسته نشده كه از اسناد سؤال نمايند و كار بدينجا رسيده بود كه حديث را قبول نمي كردند مگر اين كه صحتش به شهادت و قسم ثبات شده باشد؛ چنانچه روايت شده كه عمر براي ابي بن كعب كه حديثي را روايت كرده بود فرمود آيا دليل بر آنچه گويي داري؟ ابي بن كعب بيرون شد و تعداد زيادي از انصار را جمع نمود و حديث را بر همه آنها عرضه كرد و همه در پاسخ گفتند كه: «قد سمعنا هذا من رسول ا صلّي ا عليه وآله فقال عمر اما اني لم اتهمّك ولكن اجبت ان اثبت» سپس عصر تابعين فرا رسيد و كذب ووضع در تفسير شيوع پيدا كرد و حديثي را كه سند نداشته ويا عدالت رواتش به اثبات نرسيده بود قبول نمي كردند.

اما اگر سند حديث حذف شده بود و يا اگر مذكور بود ولي روات حديث از اطمينان كافي برخوردار نبودند، حديث را قبول نمي كردند به طوري كه از امام مسلم در مقدمه صحيح مسلم از ابن سيرين روايت كرده كه «لم يكونوا يسألون عن الاسناد فلمّا وقعت الفتنه قالوا سمّوا لنا رجالكم» سپس عصر بعد از تابعين فرا رسيد و هر كس آنچه در نزدش بود جمع مي كرد و تفاسيري را كه اقوال پيامبر و صحابه و تابعين با ذكر اسانيد بود تأليف مي كرد، مانند تفسير سفيان بن عيينه و وكيع بن جراح.

بعد از عصر تابعين اقوامي آمدند و تفاسيري را تأليف كردند در حالي كه در سند و ذكر رواتش اختصار مي كردند و در صحت روايت و فرق صحيح از عليل دقت كافي به خرج نمي دادند.

كتب تأليف شده در تفسير مأثور زيادند و ذكر همه آنها وبحث در مورد خصائص هر كدام ميسر نيست، لذا مشهورترين كتب تفسير مأثور بيان مي شود:

1 ـ جامع البيان في تفسير القرآن: تأليف ابن جرير طبري.

2 ـ تفسير بحر العلوم: تأليف ابي ليث سمرقندي.

3 ـ الكشف والبيان عن تفسير القرآن: تأليف ابي اسحاق ثعلبي.

4 ـ معالم التنزيل: تأليف ابي محمد حسين بغوي.

5 ـ المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز: تأليف ابن عطيه اندلسي.

6 ـ تفسير قرآن عظيم: تأليف أبي فداء حافظ بن كثير.

7 ـ الجواهر الحسان في تفسير القرآن: تأليف عبد الرحمن ثعالبي.

8 ـ الدر المنثور في التفسير المأثور: تأليف جلال الدين سيوطي.

ما در اين جا به عدالت و علم و تقوا و بيوگرافي مؤلف در تفسير و موقف در اسانيد اسرائيليات و قراءات و ديگر خصائص نمي پردازيم و فقط به روش تفسير اكتفا مي كنيم.

روش ابن جرير در تفسير

ابن جرير وقتي آيه اي را تفسير مي نمود مي گفت «القول في تاويل قولــه تعالى كذا» و پس از آن آيه

را تفسير مي نمود و بر گفته اش به وسيله آنچه از اصحاب و تابعين به همراه سند بود استشهاد مي كرد و اگر در آيه دو قول يا بيشتر وجود داشت، همه اقوال را ذكر مي كرد و بر هر كدام از اقوال به روايتهاي صحابه و تابعين استشهاد مي نمود و تنها به مجرد روايت اكتفا نمي كرد، بلكه اقوال را توجيه مي نمود و بعضي را بر بعضي ترجيح مي داد.

روش تفسيري ابو ليث سمرقندي

ابو ليث قبل از بحث به تفسير، مقدمه اي مي آورد و در مقدمه بر تعليم تفسير و فضيلت آن تشويق مي نمود و تفسير را براي كسي كه به وجوه لغت آشنايي ندارد و احوال تنزيل را نمي داند، جائز نمي دانست و بر حرمت تفسير به رأي به اقوالي از سلف استناد مي نمود و پس از مقدمه شروع به تفسير مي نمود، به اين صورت كه قرآن را به

مأثور از سلف تفسير مي كرد و رواياتي را از صحابه و تابعين و غيره نقل مي كرد وليكن اسنادش را به كسي كه از او روايت كرده ذكر نمي كرد و تا جايي كه امكان داشت آيات قرآن را به وسيلة قرآن تفسير مي نمود. و احياناً از ضعفا نيز روايت مي نمود و تفسير به روايت و درايت را جمع مي كرد، اما جانب نقلي را بر جانب عقلي ترجيح مي داد. تفسير وي به طور كلي داراي ارزش مي باشد.

ابي اسحاق و تفسير وي

الف ـ ذكر مقدّمه اي كه مؤلف روش تفسير ورفت و آمدش را از كودكي نزد علما و كوشش وي در فراگيري علم تفسير و شب زنده داريش را با عزمي راسخ بيان نمود تا اين كه خداوند شناخت حق و باطل، مفضول و فاضل، حديث و قديم، بدعت و سنت، حجت و متشابه را بر وي ارزاني داشت. و سپس تقاضاي مردم براي نوشتن تفسير و استخاره اش را بيان كرده.

ب جمع آوري اسانيدي كه در تفسير از آنها روايت شده كه در اول كتاب ذكر شده.

ج ـ تفسير قرآن به آنچه از سلف آمده با اختصار در اسانيد.

د ـ بحث و تفكر در مسائل نحوي.

هـ بحث از أحكام فقهي در آيه هايي كه مشتمل بر احكام است و ذكر اقوال و مسائل اختلافي.

و ـ اسرائيليات بيش از اندازه ذكر شده بدون توجه به صحت و سقم و استبعاد و غرابتش.

ز ـ آوردن احاديث موضوعي در فضائل قرآن.

ار زيابي تفسير ابو محمد حسين البغوي

اين تفسير در يك مجلد چاپ شده و روش تفسير به اين گونه است:

الف ـ تفسير آيه به لفظ سهل و موجز:

ب ـ نقل آنچه از سلف آمده بدون اين كه سند ذكر شود، زيرا در مقدمه تفسير، اسانيد ذكر شده و اگر چنانچه از كسي روايت شده كه سندش به غير سندي است كه در مقدمه آورده شده در وقت روايت، سند آن نيز ذكر مي شود.

ج ـ مفسر در آنچه به پيامبر نسبت داده اولاً جنبه صحت آن را مورد بررسي قرار داده و از آن چيزهايي كه به تفسير تعلق ندارد و يا غير معروف است، اجتناب ورزيده است.

د ـ روايت از بعضي ضعفا مانند كلبي و غيره اما در روايت از ضعفا زياده روي نشده است.

هـ ـ مؤلف از بيان نكته هاي بلاغت و مباحث اعراب و علومي كه ارتباط زيادي به تفسير ندارد، خود داري كرده و اگر چه بعضي اوقات از علم نحو در بعضي مسائل كار گرفته اما اولاً اين استفاده خيلي كم است و ثانياً به جهت ضرورت كشف معنا به اين كار روي آورده است.

و ـ بعضي اسرائيليات در اين تفسير ذكر شده بدون اين كه مؤلف به دنبالش مطلبي اضافه كند، به طور

خلاصه تفسيرش خيلي خوب است و از بسياري كتب تفسير به مأثور سالمتراست.

ارزيابي تفسير ابن عطيّه اندلسي

اين تفسير از ارزش بسيار والايي در بين كتب تفسير و در نزد مفسرين برخوردار است و اين كتاب در ده جلد است. روش تفسير مؤلف به اين نحو است كه اولاً آيه را آورده و سپس آيه را به عبارت آسان و شيرين تفسير نموده و از تفسير مأثور و بالاخص از ابن جرير زياد نقل كرده و مؤلف غالباً به شعر عربي استشهاد جسته و به علم نحو

و قرائت نيز توجه داشته است. در اين تفسير اشاراتي است بر اين كه ابن عطيه به طرف معتزله تمايل داشته است.

روش تفسيري ابن كثير

تفسير ابن كثير از مشهورترين تفاسيري است كه در تفسير مأثور تدوين شده.

مؤلف در روايت از مفسرين سلف عنايت خاص داشته و كلام خدا را به احاديث و آثار مستنده به اصحاب تفسير نموده. نحوة تفسير به اين طرز است كه آيه اي را مي آورد و آن را به عبارت كوتاه و آسان تفسير مي نمايد واگر تفسير آيه به آيه امكان داشته از اين نوع استفاده مي نمايد. مفسر عنايت شديدي به اين تفسير (قرآن به قرآن) داشته پس از آن احاديث مرفوعي را كه به آيه تعلق داشته مي آورده است و در رديف آن اقوال صحابه و تابعين و علماي سلف بعدي را ذكر كرده است در تفسير ابن كثير اين موارد نيز ملاحظه مي شود: ترجيح بعضي اقوال بر بعضي ديگر، تصحيح بعض روايات و تضعيف بعضي ديگر، تعديل بعضي روات و ترجيح بعضي ديگر و اين دلالت بر اين دارد كه ابن كثير شناخت كافي به متون حديث و احوال رجال داشته است. بسياري او قات ملاحظه مي شود كه ابن كثير از تفاسير ابن جرير و ابن حاتم وابن عطيه و ديگران نيز نقل نموده است. آنچه كه تفسير ابن كثير را ممتاز مي سازد اين است كه وي به آنچه از منكرات اسرائيليات در تفسير مأثور آمده اشاره نموده و از منكرات به طور اجمال و تعيين وبيان آنها بر حذر بوده است. ابن كثير در مناقشات فقها و اقوال علما و ادله هر كدام در تفسير آيات أحكام نيز مداخله نموده است و اين خيلي كم مي باشد.

ارزيابي تفسير عبد الرحمن ثعالبي

از توضيحاتي كه مؤلف درباره كتابش دارد چنين استنباط مي شود كه اين تفسير مختصري از تفسير ابن عطيه مي باشد و از كتب ائمه و ثقات نيز استفاده نموده است و

مؤلف مي نويسد: هر آنچه در آخرش (انتهي) است، آن كلام از ابن عطيه نمي باشد بلكه از ديگر ان نقل شده و هر كلامي كه در آخرش (عين) است، نشانه اي است كه از ابن عطيه نقل شده و هر آنچه در آخرش (ت) است از خودم مي باشد. و علامت (ص) نقل از صناقصي است. به طور كلي ثعالبي در تفسيرش بغير از جمع و ترتيب و كار اندكي از خودش، كار ديگري انجام نداده است.

شناخت تفسير سيوطي و روش وي در تفسير

تفسير در المنثور سيوطي خلاصه شده از تفسير ترجمان القرآن وي مي باشد.

مؤلف در اين تفسير روايات سلف را به تمامي نقل كرده بدون اين كه جرح و تعديل و تصحيح و تضعيف در پي داشته باشد. اين كتاب جامع روايات سلف مي باشد و سيوطي آن را از بخاري، مسلم، نسايي، ترمذي، احمد، ابي داود، ابن جرير، ابن ابي حاتم و عبد بن حميد ابن ابي الدنيا اخذ كرده است و اين تنها كتابي است كه فقط بر تفسير مأثور اقتصار شده.

فصل دوّم ـ تفسير به رأي

تفسير به رأي بر اعتقاد و اجتهاد و قياس اطلاق مي شود و تفسير به رأي نيز بر دو قسم است:

1 ـ قسم مذموم و غير جائز.

2 ـ ممدوح و جائز كه اين قسم محدود به حدود و مقيد به قيودي است، لذا لازم است كه مفسري كه قصد

تفسير قرآن را دارد شرايطي داشته باشد. مراد به رأي در اين جا اجتهاد است، پس تفسير به رأي عبارت است از تفسير قرآن بر پاية اجتهاد، پس از شناخت و آشنايي مفسر با كلام عرب و حدود آن و شناخت الفاظ عرب و وجود دلالت آن و استعانتش از اشعار زمان جاهليت و آشنايي بر اسباب نزول و شناخت ناسخ و منسوخ آيات قرآن و ساير علوم

و ادواتي كه مفسر بايد بداند.

علما و تفسير به رأي

علما از قديم الايام در جواز تفسير به رأي با يكديگر اختلاف نمودند. گروهي جرأت بر تفسير قرآن به رأي را نكردند و حتي به هيچ كس اجازه چنين كاري را نداده اند، گر چه آن مفسر بر علوم فقه، نحو، اخبار و آثار اطلاع و شناخت داشته باشد. گروه دوم بر عكس گروه اوّل تفسير به رأي و اجتهاد را جائز شمرده اند. هر كدام از دو گروه دلايلي دارند كه به ذكر آن نمي پردازيم.

علومي كه مفسر به رأي بايد بداند

براي اين كه مفسر در تفسير خود دچار اشتباه نشود بايد در اين علوم تبحر داشته باشد:

1 ـ علم نحو.

2 ـ علم لغت.

3 ـ علم صرف.

4 ـ علم اشتقاق.

5 ـ علم معاني.

6 ـ علم بيان.

7 ـ علم بديع.

8 ـ علم قرائت.

9 ـ علم اصول دين يا علم كلام.

10 ـ علم اصول فقه.

11 ـ علم اسباب نزول.

12 ـ علم قصص.

13 ـ علم ناسخ و منسوخ.

14 ـ علم حديث.

15 ـ علم موهبت.

مآخذ تفسير به رأي

1 ـ رجوع به خود قرآن: بايد در قرآن دقت كامل نمود و تمام آياتي كه مربوط به يك موضوع است، جمع آوري كرد و بعضي را بر بعض ديگر قرينه قرار داد تا از مقايسة آنها با هم حقيقت روشن شود. اين روش را تفسير قرآن به قرآن مي گويند.

2 ـ نقل و روايت از پيغمبر اكرم صلّي ا عليه وآله با احتراز از احاديث ضعيف.

3 ـ اخذ روايات صحيح از صحابه ولي بايد توجه داشت كه اخبار كذب به صحابه نسبت داده شده است. اگر ثابت شد كه قول از صحابه است در اين صورت نبايد تفسير به رأي كرد.

4 ـ اخذ از مطلق لغت، زيرا قرآن به زبان عربي نازل شده است.

5 ـ تفسير به مقتضي از معناي كلام و مقتضي از قوت شرع، و اين همان چيزي است كه پيامبر صلّي ا عليه وآله براي ابن عباس دعا كرد و فرمود: «اللهم فقهه في الدين و علمه التأويل».

روشي كه مفسّر بايد در تفسيرش رعايت نمايد

مفسر بايد در تفسيرش قواعد ذيل را مراعات نمايد:

1 ـ مطابقت تفسير با مفسر بدون هيچ نوع زيادت و نقصان.

2 ـ مراعات نمودن معناي حقيقي و معناي مجازي.

3 ـ مراعات تأليف و هدفي كه كلام بخاطر آن آورده شده است.

4 ـ مراعات تناسب بين آيات كه اولاً وجه مناسبت بيان شود و ثانياً بين سابق و لا حق يك كلمه ربط برقرار مي كند.

5 ـ ملاحظه اسباب نزول، زيرا هر آيه اي به سبب خاصي نازل شده كه بايد آن را ذكر نمود.

6 ـ بحث از لغت، صرف، اشتقاق و آنچه به الفاظ مفرده تعلق دارد و در مرحله بعدي بحث از تركيب و اعراب و در آخر از معاني، بيان و بديع سخن بگويد.

7 ـ مفسر بايد تا جايي كه براي وي مقدور و ممكن است از تكرار مطالب اجتناب ورزد.

8 ـ مفسر بايد آگاه، زيرك و آشنا به قانون ترجيح باشد، تا اگر آيه چند احتمال داشت بتواند بعضي وجه را ترجيح دهد.

تعارض بين تفسير مأثور و تفسير به رأي

مقصود از تعارض بين تفسير عقلي و تفسير مأثور تقابل و تناقي بين آنهاست. مثلاً

يكي دليل بر اثبات چيزي و ديگري دليل بر نفي آن به قسمي كه اجتماع هر دو در هيچ حال ممكن نباشد.

ولي اگر مغايرت بين آنها بدون تنافي بوده و جمع بين هر دو ممكن باشد به آن تعارض نمي گويند.

مثل اين كه (صراط مستقيم) را به قرآن يا اسلام يا طريق عبوديت يا طاعت خدا و رسول و نظاير آن تفسير كنيم كه اين معاني مغاير يكد يگرند ولي تنافي و تناقض بين آنها وجود ندارد، زيرا اسلام همان طريق قرآن، عبوديت و طاعت خدا و رسول است. بدين ترتيب بين تفسير عقلي و نقلي در سه حال ممكن است تعارض پيدا شود.

1 ـ قطعي: اين كه تفسير عقلي و نقلي قطعي باشد.

2 ـ يكي قطعي و ديگري ظني باشد.

3 ـ هر دو ظني باشند.

صورت اول: فرضيه اي بيش نيست زيرا تعارض بين دو قطعي معقول نيست و محال است بين شرع و عقل تعارض و جود داشته باشد.

صورت دوم : قطعي بر ظني مقدم است و وقتي جمع بين آن دو متعذر باشد و نتوان آن دو را باهم وفق داد، بايد ارجح را گرفت و به اقوي عمل كرد.

صورت سوم: اگر جمع بين عقلي و نقلي ممكن باشد، واجب است نظم قرآن را بر آن حمل نمود ولي اگر جمع متعذر بود، تفسير مأثوري كه از پيامبر و صحابه به اثبات رسيده مقدم است ولي چنانچه مأثور از تابعين باشد در آن بحث است؛ زيرا اگر راوي معروف باشد كه رأي خود را از اهل كتاب مي گيرد، در اين

صورت تفسير عقلي مقدم است و اگروي معروف به اخذ از اهل كتاب نباشد و آنچه مي گويد با تفسير عقلي تعارض داشته باشد، در اين حال به ترجيح متمسك مي شويم. چنانچه يكي با نقل يا استدلال

تأييد شود، بر ديگري مرجح است و در صورتي كه قرائن شبيه يكديگر باشند و ادله و شواهد موجود نيز تعارض داشته باشد، در كار توافق مي كنيم و به آنچه مراد و هدف خداست ايمان مي آوريم و اصراري در تعيين آن نمي كنيم بلكه آن را به منزلة مجمل قبل از تفصيل آن و يا متشابه قبل از تبيين مي شناسيم.

فصل سوم ـ اهم تفاسير به رأي جايز

مهمترين تفاسير به رأي به اين شرح مي باشد:

1 ـ مفاتيح الغيب تأليف امام فخر الدين رازي (متوفي 606 هجري).

2 ـ انوار التنزيل و اسرار التأويل، تأليف بيضاوي (متوفي 691 هجري).

3 ـ مدارك التنزيل و حقايق التاويل، تاليف نسفي (متوفي 701 هجري).

4 ـ لباب التأويل في معاني التنزيل تأليف خازن (متوفي 741 هجري).

5 ـ بحر المحيط تأليف ابي حيّان (متوفي 745 هجري).

6 ـ غرائب القرآن و رغائب الفرقان تأليف نيشابوري (متوفي 728 هجري).

7 ـ تفسير جلالين، تأليف جلال الدين محلي و جلال الدين سيوطي.

8 ـ السراج المنير في الاعانه على مفرد بعض معاني كلام ربنا الحكيم الخبير، تأليف خطيب شربيني.

9 ـ ارشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم: تأليف ابي السعود حنفي (متوفي 982 هجري).

10 ـ روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و سبع المثاني، تأليف آلوسي (متوفي 1270 هجري).

تفاسير مهم شيعه اثني عشري

براي شيعه اثني عشري ثروت بزرگي از كتب تفسير وجود دارد، برخي از آنها كامل است و برخي ناقص، بعضي قديمند و بعضي جديد، بعضي باقي مانده اند و برخي ديگر از بين رفته اند.

1 ـ تفسير الامام الحسن العسكري عليه السلام (متوفي 254) كه در يك مجلد به چاپ رسيده است.

2 ـ تفسير محمد بن مسعود بن عياش اسلمي الكوفي معروف به عياشي از علماي قرن سوم.

3 ـ تفسير علي بن ابراهيم القمي، كه در يك مجلد بزرگ به چاپ رسيده (از علماي اواخر قرن سوم و اوايل قرن چهارم).

4 ـ التبيان: از شيخ ابي جعفر محمد بن الحسن بن علي بن الطوسي (متوفي 460 هجري).

5 ـ مجمع البيان: از ابي علي فضل بن حسن طبرسي (متوفي 538) كه در دو مجلد چاپ شده.

6 ـ صافي: از محمد بن مرتضي مشهور به ملا حسن كاشي.

7 ـ تفسير اصفي: كه اين نيز از محمد بن مرتضي است و اين تفسير مختصري از تفسير صافي است.

8 ـ البرهان: از هاشم بن سليمان بن اسماعيل الحسين البحراني (متوفي 1107 هجري).

9 ـ مرآة الانوار و مشكوة الاسرار از مولي عبد اللطيف كازراني.

10 ـ تفسير القرآن، تأليف مولي سيد عبدا بن محمد رضا علوي (متوفي 1242 هجري).

11 ـ المؤلف از محمد مرتضي الحسيني معروف به نور الدين (از علماي قرن 12 هجري).

12 ـ آلاء الرحمن من تفسير القرآن: تأليف محمد جواد بن حسن (متوفي 1352 هجري).

معتزله و تفسير قرآن

فرقه معتزله در عصر اموي نشأت يافت و بنيانگذارش واصل بن عطا مي باشد.

امتياز خاص متعزله اين است كه قائل به منزلة بين المنزلتين مي باشند.

اصول معتزله

معتزلـه تفاسير خود را بر اصول خمسه استوار ساختند و اين اصول عبارتند از توحيد، عدل، وعد و وعيد، منزلة بين المنزلتين، امر به معروف و نهي از منكر. اگر تفاسير معتزله را مطالعه كنيم مي بينيم كه تفاسير خود را بر قواعدي از قبيل تنزيه مطلق، عدل و حرمت اراده و فعل اصح بنا نهاده اند و همچنين عقل را سلطان و حاكم براي آياتي قرار دادند كه از نظر ظاهر با يكديگر تعارض دارند و عقل را فيصله كننده بين متشابهات قرار دادند، در حالي كه قبلاً فقط به نقل از صحابه و تابعين اكتفا مي كردند و وقتي به متشابهات مي رسيدند، سكوت اختيار مي كردند و علم آن را به خدا تفويض مي كردند. حتي كار عقل بدينجا كشيد كه احاديث صحيح را كه با قواعد مذهبي معتزله منافات داشت انكار مي كرد.

مشهورترين مفسّرين معتزله:

1 ـ ابو بكر عبد الرحمن بن كيسان.

2 ـ شيخ ابراهيم ابن اسماعيل بن عليه.

3 ـ محمد بن عبد الوهاب (ابو علي جبايي).

4 ـ ابو القاسم عبدا بن احمد بلخي.

5 ـ ابو هاشم عبدالسلام بن ابي علي الجبايي.

6 ـ ابو الحسن علي بن عيسي الرماني.

7 ـ ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهاني.

8 ـ عبيد ا بن محمد بن جروالاسدي.

9 ـ قاضي عبدالجبار همداني.

10 ـ، شريف المرتضي.

11 ـ عبدالسلام بن محمد بن يوسف القزويني.

12 ـ ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشري.

تفاسير معتزله:

از تعداد مفسريني كه قبلاً بيان كرديم غير از سه تفسير، تفسير ديگري به دست ما نرسيده و آنها عبارتند از:

1 ـ تنزيه القرآن عن المطاعن: تأليف قاضي ابو الحسن عبد الجبار احمد بن خليل الهمداني اسد آبادي شافعي.

2 ـ امالي الشريف المرتضي: تاليف ابو القاسم علي بن الطاهر ابي احمد الحسين بن مولي شيخ الشيعي.

3 ـ الكشاف من حقايق التنزيل: تأليف ابو القاسم محمود بن عمر الامام الحنفي المعتزلي.

مولانا جلال الدين رومي در مثنوي مي فرمايد:

چشم حس را هست مذهب اعتزال $$$ ديده عقلست سني در وصال

سخره حس اند اهل اعتزال $$$ خويش را سني نمايند از ضلال

هر كه در حس ماند او معتزليست $$$ گرچه گويد سني ام از جاهليست

تفاسير زيديه:

زيديه به گروهي از شيعيان گفته مي شود كه از زيد بن علي بن الحسين عليه السلام تبعيت مي كنند. مهمترين تفاسير زيديه عبارت است از:

1 ـ تفسير غريب القرآن: از امام زيد بن علي كه محمد بن منصور بن يزيد كوفي اسانيدش را جمع كرده.

2 ـ تفسير اسماعيل بن علي البستي الزيدي.

3 ـ التهذيب از محسن بن محمد بن كرامة المعتزلي ثم الزيدي. اين تفسير مشهور است و از بين تفاسير بخاطر ترتيب و نظم دقيقش ممتاز است. چون اول آيه اي مي آورد و قرائت آن را ذكر مي كند، بعداً بحث لغت مطرح مي شود و در مرحله بعد اعراب آن بيان مي شود و نظم را پس از آن مي آورد وبعد از نظم معناي آيه، در آخر اقوال متعددي در باره آن ذكر مي كند.

4 ـ تفسير عطيه بن محمد النجواني الزيدي: كه علوم زيديه در اين تفسير جمع شده است.

5 ـ التيسير في التفسير تأليف حسن بن محمد.

از تفاسير فوق بعضي وجود دارند و برخي ديگر از بين رفته اند. تفاسير ديگري از زيديه وجود دارد كه بدين قرار است.

1 ـ تفسير آيات الاحكام از حسين بن احمد.

2 ـ الثمرات اليانعه از شيخ شمس الدين يوسف.

3 ـ منتهي الارم از محمد بن الحسين بن قاسم.

4 ـ تفسير قاضي ابن عبد الرحمن مجاهد.

خوارج و تفسير قرآن

خوارج گروهي هستند كه به علل مختلف از لشكر حضرت علي جدا شدند و بر عليه آن حضرت قيام كردند. خوارج به گروههاي مختلفي از قبيل ازارقه پيروان نافع بن ازرق، نجدات پيروان نجدة بن عامر، صفريه مريدان زياد بن اصفر واباضيه مقلدين عبدالله بن اباضي تقسيم مي شدند.

اگر افكار تفسيري خوارج را بررسي كنيم مي بينيم كه خوارج مذهب را بر عقل حاكم ساخته و در سايه مذهب به قرآن نظر مي كردند و آن را تفسير مي نمودند و معتقدند كه مرتكب كبيره كافر است وهميشه در آتش جهنم خواهد بود، به طور مثال تارك حج را كافر مي دانند و از آية: ﴿وَلِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَن كَفَرَ فَإِنّ اللهَ غَنِيّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ استدلال مي جويند، و يا فاسق را كافر مي دانند و از آية: ﴿... إِنّهُ لاَ يَيْأَسُ مِن رّوْحِ اللّهِ إِلاّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ استدلال مي جويند و مي گويند كه چون فاسق بر فسق خود اصرار كرده، از رحمت خدا محروم است و كافر مي باشد كه آيات زيادي از اين قبيل وجود

دارد.

خوارج نظر سطحي در قرآن دارند و در معاني دقيقه و تأويلات تعمق ندارند و براي بحث از اهداف و اسرار قرآني، خود را به مشقت نمي اندازند و بسا اوقات آيات با مقاصد و موضوعاتي كه خوارج از آن استدلال مي نمايند تطابق ندارد؛ زيرا فقط به ظاهر نص عمل مي نمايند. مثلاً ميمون عجردي نكاح دختر دختر برادر و خواهر و نوه دختري را جائز مي داند و از ظاهر آيه دليل مي آورد كه خداوند در آن بنات بنات و بنات بنين و بنات اولاد برادر و خواهر را ذكر نكرده.

ازارقه گروهي از خوارجند كه معتقدند اگر كسي زن محصنه اي را قذف كرد بايد حد

بخورد و اگر مردي محصني را قذف كرد حد ندارد چون در آيه، محصنات آمده نه محصنين. خوارج به احاديث نبوي التفاتي ندارند و به اجماع امت نيز اهميت نمي دهند. خوارج تفاسير زيادي ندارند و به مانند ديگر مسلمين تفاسيري كه دارند از ارزش والايي بر خوردار نيست و اين به عللي بر مي گردد كه اهم آنها از اين قرار است:

1 ـ خوارج اهل باديه اند و غلبه بداوت وباديه نشيني آنها را از نظر ديني و علمي و اجتماعي دور ساخته است.

2 ـ خوارج بيشتر وقت خود را به جنگ و جدال سپري كرده اند.

3 ـ خوارج بر عقيده و مرام خود و حقانيت خود تعصب خاص داشته و فقط خود را مؤمن واقعي مي دانستند.

تفاسير خوارج

1 ـ تفسير عبد الرحمن بن رستم الفارسي.

2 ـ تفسير هود بن محكم الهواري.

3 ـ تفسير ابي يعقوب يوسف بن ابراهيم الورجلاني.

4 ـ داعي العمل ليوم الامل از محمد بن يوسف اطفيش.

5 ـ همیان الزاد إلى دار المعاد.

6 ـ تيسير التفسير: كه دو تفسير اخير نيز از محمد بن يوسف مي باشد.

تفاسير صوفيه

براي صوفيه و تصوف معاني بسياري نوشته شده:

1 ـ «ارسال النفس مع ا على ما يريده ».

2 ـ «هو مناجاة القلب ومحادثة الروح » اگر چه تصوف به معاني فوق از صدر اسلام و زمان صحابه وجود داشت، اما آنها به اين اسم معروف نشدند و اين اسم از قرن دوم هجري معروف گشت و اولين كسي كه صوفي ناميده شد، ابو هاشم صوفي (متوفي

150 هـ) مي باشد.

اقسام تصوف: تصوف بر دو قسم است، يكي تصوف نظري كه اساس آن بحث و درس مي باشد و ديگري تصوف عملي، فيضي يا اشاري كه بر زهد وفناء في ا بنا نهاده شده. در رأس صوفيه نظري محي الدين عربي و تفسير وي مي باشد كه بر مقدمات عملي پايه گذاري شده و تفسير فيضي يا اشاري عبارت است از تأويل قرآن بر خلاف آنچه ظاهر آن است به مقتضي اشارات خفيه كه براي ارباب سكون ظاهر مي شود و ممكن است بين آن و بين ظاهر تطبيق داد.

مهمترين تفاسير صوفيه

1 ـ تفسير قرآن العظيم، از ابو محمد سهل بن عبدا بن يونس بن عيسى بن عبدا التستري.

2 ـ حقائق التفسير: از ابو عبدالرحمن محمد بن حسين بن موسي ازدي مسلمي (330 ـ 412).

3 ـ عرائش البيان في حقائق القرآن از ابو محمد روز بهان بن ابي نصر شيرازي (متوفي 666).

4 ـ التاويلات النجميه تأليف نجم الدين دايه (متوفي 654) و علاء الدوله سمناني (متوفي 659).

5 ـ تفسير منسوب به اين عربي.

تفاسير فلاسفه

در بحبوحه شوكت ملت مسلمان، كتب فلسفه از لغات مختلف به زبان عربي ترجمه شد و از زمان بني عباس فلسفه وارد تفسير شد و آغاز اين كار زمان

منصور عباسي بود.

اهم تفاسير فلسفي

1 ـ نصوص الحكم از فارابي

2 ـ تفسير اخوان الصفا

3 ـ تفسير ابن سينا از شيخ ابو علي سينا.

در مقابل تفسير فلسفي، مسلمين به دو گروه تقسيم شدند: بعضي فلسفه را بادين و مخصوصاً با قرآن معارض يافتند وشديداً با تفسير فلسفي مخالفت كردند كه در رأس آنان امام محمد غزالي و فخر الدين رازي قرار داشتند. گروهي ديگر كتب فلسفه را خواندند و در آن بانظر اعجاب نگريستند و با آن كه در فسفه نظرياتي بود كه آشكارا با نصوص محكم شرعي و تعاليم آن كه شك و شبهه در آن را ندارد، معارض بود، مع ذلك خود را قادر ديدند كه بين حكمت و عقيده ما بين دين وفلسفه تلفيق دهند و براي مردم روشن كنند كه بين عقل و شرع در هيچ مورد تناقض وجود ندارد و اگر عقيده با نور حكمت روشن شود بهتر پذيرفته مي شود و براي دشمنان بهتر ثابت مي گردد اين گروه تمام هم خود را مصروف كردند تا بين دين و فلسفه وصلت و اخوت بر قرار سازند، به حدي كه دين فلسفه را بيان كند و فلسفه، دين را. عده اي اين اتصال بين دين و فلسفه را پذيرفتند و گروهي ديگر نتوانستند قبول كنند كه بين مسائل لا يتغير ديني با آراي فلسفي بتوان وفق داد و كساني هم نظير غزالي با آن مخالفت كردند.

كيفيت تلفيق بين دين و فلسفه

فلاسفه اي كه موفق شدند بين دين و فلسفه تلفيق دهند، يكي از اين دو طريق را براي خود انتخاب كردند:

1 ـ تأويل نصوص ديني و حقايق شرعي به آنچه با آراي فلسفي موافق باشد كه

معناي آن تنزل نصوص شرعي در مقابل آراي فلسفي به حدي كه بين اين دو تمشيت برقرار شود.

2 ـ شرح نصوص و حقايق شرعي به وسيله آراء و نظريات فلسفي كه معناي آن طغيان فلسفه بر دين و تحكم فلسفه بر نصوص دين بود و اين طريق خطرنا كتر از اول بود.

بين كساني كه بيش از همه در اين مورد مبالغه كردند، فارابي (1) مي باشد كه عقايد خودرا در كتاب نصوص الحكم بين داشته ولي كسي كه بالنسبه راه اعتدال را پيموده است، ابن سينا مي باشد.

قرآن كريم نازل شد در حالي كه مشتمل بر احكام فقهي باشد كه به مصالح بندگان خدا در دنيا و آخرت تعلق دارد. مسلمانها در زمان پيامبر اكرم صلّي ا عليه وآله آنچه را كه متضمن احكام فقهي بود به مقتضاي سليقة خود در زبان عرب، مي فهميدند و آنچه براي آنان مشكل بود به نبي اكرم صلّي ا عليه وآله مراجعه مي كردند. وقتي پيامبر وفات نمودند، حوادثي بوجود آمد كه براي مردم لازم بود حكم شرعي آن را بدانند و بدان عمل نمايند. براي رفع مشكل خود به اصحاب مراجعه مي نمودند و نخستين چيزي كه براي استنباط اين أحكام مأخذ قرار مي گرفت قرآن بود. صحابه رضي ا عنهم به قرآن نظر مي كردند و آن را به عقل و قلب خود عرضه مي كردند و اگر امكان داشت با حوادث زمان نزول و حي،

---

1 ـ اين نظريه مؤلف قابل نقد و بررسي است؛ علاوه بر اين كه طريق سومي نيز براي تلفيق و جود داشته كه آن استفاده از اصول و معارف فلسفه جهت تبيين و اثبات معارف شرع و قرآن و سنت است.

اين طريق «حكمت متعاليه » نام دارد كه پرچمدار آن صدر الدين شيرازي معروف به ملا صدرا مي باشد كه تفسير وي نمونه كامل اين روش تفسيري است.. ستاد كنفرانس

مقايسه مي كردند والاّ به سنت مراجعه مي نمودند و اگر حكمي در سنت پيدا نمي شد، اجتهاد مي كردند و راي خود را در پرتو درخشان قواعد كتاب و سنت استخراج، و آنچه مردم بدان نياز داشتند بر اساس آن حكم مي كردند، صحابه معمولاً در رأي خود اتفاق نظر داشتند و اگر احياناً در فهم آيه با هم اختلاف پيدا مي كردند در نتيجه احكام آنها مختلف مي شد؛ مانند اختلافي كه بين عمر وعلي عليه السلام در عدة زن حامله اي كه شوهرش فوت نموده، بوجود آمد حضرت عمر فتوا داد كه عدة آن وضع حمل است و حضرت علي حكم كرد كه عده اش ابعد الاجلين (وضع حمل يا گذشتن چهار ماه و ده روز) مي باشد و سبب اين اختلاف تعارض نصين در قرآن است. چون خداوند در قرآن عدة مطلقه حامل را وضع حمل قرار داده و عده «متوفي عنها زوجها» را چهار ماه و ده روز بدون اين كه در اين مورد تفصيل داده شود؛ در نتيجه حضرت علي عليه السلام به هر دو آيه عمل نمود چون هر يك از دو آيه مخصص براي عموم ديگري است. و عمر بدليل اين كه آيه طلاق مخصصي براي آيه وفات است، وضع حمل را عده قرارداد.

مثل چنين اختلافي در بين صحابه نيز پيدا شد و هر كدام به مقتضاي آنچه از قرآن مي فهميد و آنچه ادلــه خارجي به آن حكم مي كرد، فتوا مي داد و اگر صحابه رضي ا عنهم تشخيص مي دادند كه حق به جانب ديگري است، از رأي خود بر مي گشتند و نظريه طرف مقابل را قبول مي كردند. ائمة بعدي نيز با وجود كثرت اختلاف تعصب نداشتند. مثلاً امام شافعي مي فرمود: اگر حديث صحيح شناخته شود آن رأي من است و مردم در فقه عيال ابي حنيفه اند و به امام احمد حنبل كه شاگردش بود مي گفت: وقتي حديثي را صحيح تشخيص دادي، به من نيز تعليم بده و مي گفت وقتي حديث بيان شود، امام مالك ستاره درخشان است و اين دليل بر اين دارد كه محبت و علاقه خاصي

در بين ائمه حاكم بوده است.

تفسير فقهي پس از پيدايش تقليد و تعصب مذهبي

پس از اين ائمة، اختلاف زياد شد و روح تقليد و تعصب مذهبي ظاهر شد و كار به اين جاكشيد كه مقلدين همچنان كه به نص شارع نگاه مي كردند، به اقوال ائمه نظر مي كردند و آيات را طبق مذاهب تأويل و تفسير مي كردند. برخي نظر انصاف را داشتند و به بحث و بررسي در اقوال ائمه مي پرداختند و هر كدام را كه صحيحتر تشخيص مي دادند، عمل مي كردند.

اهمّ تفاسير فقها

1 ـ حنفيه:

الف ـ تفسير احكام القرآن از ابو بكر رازي معروف به جصاص (متوفي 370 هـ).

ب ـ تفسيرات احمديه في بيان الايات الشرعيه كه در يك مجلد در هند چاپ شده.

2 ـ شافعيه:

الف ـ احكام القرآن از ابو الحسن طبري (متوفي 504).

ب القول الوجيز في احكام كتاب العزيز از شهاب الدين ابو العباس احمد بن يوسف محمد الحلبي معروف به سمين (متوفي 756 هجري).

ج ـ احكام الكتاب المبين از علي بن عبدا محمود شنفكي (از علماي قرن نهم هجري).

د ـ الاكليل في استنباط التنزيل از جلال الدين سيوطي (متوفي 911 هجري).

3 ـ مالكيه:

الف ـ احكام القرآن از ابو بكر بن عربي (متوفي 543).

ب ـ الجامع لاحكام القرآن از ابو عبدا قرطبي (متوفي 671).

4 ـ اماميه اثنا عشري:

كنز العرفان في فقه القرآن از مقداد سيوري (سدّه 8).

5 ـ زيديه:

الف ـ شرح الخمس مائه از حسين بن احمد النجري.

ب ـ الثمرات اليانعه والاحكام الواضحة القاطعة از شمس الدين بن يوسف بن احمد.

ج ـ منتهى الارم شرح آيات الاحكام از محمد بن حسين بن قاسم (از علماي قرن 11 هـ).

مقصود از تفسير علمي تفسيري است كه در عبارت قرآن به اصطلاحات علمي حكم مي شود و تلاش مي كند كه علوم مختلف و آراي فلسفي را از قرآن استخراج نمايد.

مفسرين علمي معتقدند كه قرآن محتوي كليه علومي است كه بوده و هست و خواهد بود و شامل است بر كلية علوم ديني، اعتقادي و عملي و ساير علوم مختلف دنيا و انواع و اقسام آن.

مهمترين علماي تفسير علمي

1 ـ امام محمد غزالي كه احياء العلوم را تأليف كرده است و از ابن مسعود در باب چهارم كتابش نقل مي كند كه فرمود: «من اراد علم الاولين والاخرين فليتدبّر القرآن» و غزالي مي گويد: كليه علوم در افعال خدا و صفاتش داخلند و در قرآن ذات و افعال و صفات خدا شرح داده شده و اين علوم انتهايي ندارد.

جواهر القرآن كه بعد از احياء العلوم تأليف شده و در آن علوم قرآن را به دو قسم تقسيم كرده:

الف ـ علم صرف و قشر كه مشتمل بر علم لغت، نحو، قرائت، مخارج حروف و تفسير ظاهر مي باشد.

ب ـ علم لباب كه مشتمل بر قصص اولين و علم كلام، علم فقه، علم اصول فقه، علم با والليوم الاخر، علم صراط المستقيم و علوم ديگري مانند طب، نجوم، هيأت عالم و هيأت بدن حيوان و تشريح اعضاي آن و سحر و طلسمات و غيره.

2 ـ جلال الدين سيوطي كه دو كتاب در تفسير علمي نوشته:

الف ـ الاتقان

ب ـ الاكليل في استنباط التنزيل، كه با ذكر ادله اي از آيات واحاديث نتيجه مي گيرد كه قرآن مشتمل بر كليه علوم است.

3 ـ ابو الفضل مرسي كه در تفسيرش گفته «جمع القرآن علوم الاولين والاخرين بحيث لم يحط بها حقيقة الا المتكلم به ثم رسول ا صلّى ا عليه وآله ثم ورث عنه معظم ذلك سادات الصحابه و اعلامهم ثم ورّث عنه التابعون باحسان الخ». در قرن اخير تفاسير علمي زيادي نوشته شده كه مهمترين آن تفسير الجواهر في تفسير القرآن تأليف شيخ طنطاوي است.

تفسير در عصر جديد

پيش كسوتان از مفسرين، متأخرين را براي تفسير كتاب خدا و كشف معاني و مقاصد آن از مجاهدات بسياري بي نياز نمودند. آنان در قرآن به اين اعتبار نگاه مي كردند كه قرآن دستوري است جامع براي دنيا و آخرت و قرآن را از آغاز نزول تفسير تحليلي كردند، به قسمي كه مرور زمان، تفسير، الوان مختلفي به خود گرفت.

متقدمين قرآن را از نظر لغوي، بلاغي، ادبي، فقهي، فلسفي و جنبه هاي ديگر مورد تحقيق و بررسي قرار دادند؛ اما قرآن اقيانوسي است عميق و پر از جواهر كه هر چه انديشمندان و مفسران با غوّاصي علمي خويش از آن جواهر برگيرند، باز هم بطون متعدد آن آماده كشف محققان نسلهاي بعدي است.

مميزات تفسير در عصر جديد

پس از آن كه تفسير مدتي در مرحله ركود و جمود باقي ماند، عصر نهضت علمي فرا رسيد و علمايي كه به تدريس تفسير عنايت خاص داشتند، تصميم گرفتند از قيد اين ركود آزاد شوند؛ بدين جهت مرور تازه اي در قرآن نمودند و معلوم شد بسياري از مسائل كه با تفسير ممزوج گرديده غير ضروري است. مثلاً لازم است تفسير را از قصص اسرائيلي و احاديث موضوعه حذف نمود و به تفسير، جامة ادبي، اجتماعي پوشيد.

الوان تفسير در عصر جديد

بنابر آنچه گذشت مي توان تفسير را در عصر جديد در چهار رنگ محصور نمود:

1 ـ رنگ علمي

2 ـ رنگ مذهبي

3 ـ رنگ الحادي

4 ـ رنگ ادبي واجتماعي. كه مورد هر كدام بحث مختصري خواهد شد.

1 ـ رنگ عملي

اين نوع از تفسير مي گويد كه تا كنون علومي كه كشف شده و يا بعداً كشف خواهد شد در قرآن وجود دارد. اهمّ كتبي كه در آن اين نوع تفسير مشاهده شده عبارت است از:

1 ـ كشف الاسرار النورانيه فيما يتعلق باجرام السماويه والارضيه والحيوانات والنباتات والجواهر المعدنيه، از دكتر محمد بن احمد اسكندراني از علماي قرن 13.

2 ـ رساله عبدا پاشا فكري.

3 ـ طبايع الاستبداد و مصارع الاستعباد از عبد الرحمن كواكبي.

4 ـ اعجاز القرآن، از مصطفي صادق رافعي.

5 ـ الاسلام والطب الحديث از دكتر عبد العزيز اسماعيل.

6 ـ الجواهر في تفسير القرآن از شيخ طنطاوي. تعدادي از متأخرين مانند شيخ شلتوت و شيخ امين خولي و سيد محمد رضا با اين نوع تفسير مخالفت كرده اند و دلائلي نيز دارند كه از ذكر آن اجتناب مي شود.

2 ـ رنگ مذهبي

از فرق منسوب به اسلام كه داراي كيان باشند در عصر جديد جزاهل سنت، شيعه اثني عشري، اسماعيليه، زيديه، اباضيه از خوارج و باطنيه فرقه ديگري باقي نمانده است وفرق مزبور تا امروز عقايد و تعاليم خود را محفوظ داشته اند. اهل سنت قرآن را طبق عقيده و مرام خود تفسير نموده و كتبي در اين زمينه تأليف كرده اند. اين تفاسير را در تأليفات پيروان مدرسه شيخ محمد عبده مي توان يافت.

الف ـ شيعه اثني عشري:

قرآن را طبق رويه و مذهب خود تفسير نمودند كه از جمله مي توان به تفسير بيان السعاده في مقامات العباده، وآلاء الرحمن اشاره كرد.

ب ـ زيديه:

اگر چه فرق زيديه وجود دارند ولي تفسيري در اين زمينه تاكنون ديده نشده.

ج ـ معتزله :

از معتزلـه در اين عصر فرقه اي كه داراي كيان مشخصي باشد، چيزي شنيده نشده، فقط در بعضي تفاسير شيعه و اباضيه و مقالات بعضي محدثين به آن اشاره شده است.

د ـ اباضيه از خوارج:

آنها نيز به تناسب عقايد خود قرآن را تعبير كردند، مانند هميان الزاد الي دار المعاد.

اباضيه، طبق عقيده خود به قرآن نظر نمودند وآن را تعريف و تأويل كردند، چنانچه در رساله هاي ابي الفضائل الجرفارقاني مشاهده مي شود.

3 ـ رنگ الحادي

اسلام از دير باز با كيد و تزوير كساني مواجه بود كه با هر چه در توان داشتند براي انهدام اسلام كوشيدند و بهترين را هي را كه براي نيل به اين نيت پليد خود انتخاب كرده بودند، تأويل بروجود غير صحيح بود كه با مقاصد قرآن، دين، هدايت وراهنمايي مردم براي خير دنيا و آخرت منافات داشت. اسلام از روزهاي نخست با چنين افرادي مواجه بود و در عصر جديد نيز مواجه هست. در اين عصر كساني پيدا شدند كه قرآن را موافق ميل و شهوات خود تاويل نمودند و در تفسير قرآن آراء سخيفه و پندارهاي گمراه كننده اي داخل كردند كه به قبول بعضي فريب خوردگان نزديك بود.

علت پيدايش مدرسه الحادي:

كساني كه به اين تحريكات گمراه كننده دست زدند، تحت تأثير عوامل مختلفي بودند. گروهي تصور مي كردند كه نوآوري ولو با تحريف قرآن باشد سبب شهرت و معروفيت آنان خواهد شد، لذا به قدماي مفسرين حمله كرده و همه آنها را به سفاهت و غفلت نسبت دادند. سپس در تفسير قرآن بنظر خود نظرهاي تازه آوردند.

نظرهايي كه نه بالغت قرآن مطابقت داشت و نه با اصول و مباني دين اسلام. گروه ديگر كه از علم جزاندك بهره اي نداشتند و در حد علما نرسيده بودند و باهمان دانش اندك، تصور مي كردند به حد راسخنين في العلم رسيده اند و فراموش كرده بودند

كه دركشان در علم لغت، ضعيف و فهمشان در علم شريعت، خفيف است، لذا به كتاب خدا سر خود و بدون پاي بندي به اصول تفسير نگريستند و آنچه را كه از مغزهاي فاسد تراوش مي كند و با مقرّرات لغت و دين منافات دارد، گرفتند. براي افراد مطلع سطح در نخستين نظر روشن است كه سخنان آنان نه مستند به حجت است ونه متكي به دليل.

عده اي هم هستند كه براي خود را هي را كه به حقايق دين برسد انتخاب نكرده و شهد عقايد معروف و منجي را نچشيده اند، بلكه به گمراهي و ضلالت افتاده و عقايد و افكار گوناگون بر قلب و عقل آنان مسلط گشته و مي خواهند اين عقايد و افكار فاسد رابا قرآن ممزوج كنند؛ لذا قرآن را طوري تفسير مي

كنند كه نه عقل از آن راضي باشد ونه دين، همة اينها در قرآن كوركورانه نگاه مي كنند و در فهم قرآن قوانين بلاغت را رعايت نمي نمايند. بايد حقايق را براي مردم روشن كرد، و مردم را از شر اين افراد خبيث و شيطان صفت برهانند. چه بسا ممكن است ترويج اين افكار و هواهاي نفساني فتنه و فساد بزرگي برپاكند.

4 ـ رنگ ادبي، اجتماعي

امتياز تفسير در عصر جديد اين است كه به آن رنگ ادبي، اجتماعي داد به اين معنا كه تفسير در اين عصر راهي را پيمود كه توجه مردم را از هدايت قرآن كه هدف اصلي بعثت است به موضوعات ديگر نكشاند، بلكه همت بر آن گماشت كه نصوص قرآني را از عوارضي كه به آن وارد كرده بودند، برهاند. لذا نخست وقبل از هر چيز مواضع دقت را در تفسير قرآن مشخص ساخت وسپس معاني قرآن را به آنچه هدف قرآن بوده است با اسلوبي جالب وجاذب متوجه نموده وبعد از آن نص قرآن را با آنچه در جهان مربوط به سنن اجتماع ونظم و پيشرفت معنوي و مادي است تطبيق داد. اگر بپذيريم

كه اين رنگ ادبي، اجتماعي در تفسير كار تازه اي است وابتكار آن از مفسرين اين عصر مي باشد، مي توان گفت كه اعظم امتياز آن را بايد به مدرسه شيخ محمد عبده داد كه وي و رجال اين مدرسه به توسعه و رواج اين نوع تفسير قيام كردند و مردم را به آنچه سعادت دنيا و آخرت آنان در آن است هدايت نمودند. گرچه گروهي اين نوع تفسير را پسنديده ولي عده اي با آن موافقت ننمودند.

مشهور ترين كتبي كه در اين نوع تفسير مشاهده شده عبارت است از:

1 ـ تفسير المنار: تأليف سيد محمد رشيد رضا.

2 ـ الجواهر في تفسير القرآن تأليف شيخ طنطاوي.

3 ـ تفسير كشف الاسرار و عدة الابرار (معروف به تفسير خواجه عبد ا انصاري) از ابو الفضل رشيد الدين ميبدي.

4 ـ تفسير في ظلال القرآن تأليف شهيد سيد قطب كه در شش جلد چاپ شده است.

5 ـ تفسير كابلي تأليف مولانا محمود الحسن ديوبذري.

6 ـ تفسير صابوني: تأليف علامه صابوني.

7 ـ تفسير الميزان: تأليف علامه طباطبايي.

8 ـ تفسير نمونه: به قلم جمعي از نويسندگان حوزه علميه قم.

9 ـ تفسير محمد مصطفي مراغي و محمد عزه.

10 ـ التفسير البياني للقرآن الكريم از عائشه عبد الرحمن بنت الشاطي.

در پايان بايد متذكر شد كه كنفرانس وحدت اسلامي و تشويق اهل تحقيق و وحدت كه از دست آوردهاي نظام جمهوري اسلامي مي باشد، گامي بزرگ و مؤثر در راه وحدت امت اسلامي و ايضاح حقايق قرآني و اسلامي است. لازم است از همه

دست اندر كاران وبرنامه ريزان اين كنفرانس تقدير و تشكر نمود كه حقير نيز به نوبه خود سپاسگزار مي باشد و از خداوند متعال مسألت دارم كه اين امر بزرگ را موجب وحدت هر چه بيشتر امت اسلامي و تحقيقهاي مفيد خالي از هر گونه يك بعدي و مغرضانه نگري كه منتهي به ايصال به حق گردد، بنمايد.